

حکم رشوه در زمان توقف حق بر آن

اردوان ارژنگ^۱

محمد رضا حمیدی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۰۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶)

چکیده

برخی از فقیهان، پرداخت رشوه را در دعاوی حقوقی از جانب ذیحق مجاز شمرده‌اند. برخی دیگر این جواز را منوط به منحصر بودن امکان اخذ حق در پرداخت رشوه دانسته‌اند. ادله مختلفی از جمله: روایات، قاعده‌ی نفی عسر و حرج و جواز اخذ حق، مستند این فتاوی است. بررسی‌ها نشان می‌دهد اطلاق روایات دال بر حرمت رشوه به گونه‌ای است که جایی برای جواز رشوه در هیچ یک از این حالات را نمی‌گذارد. دلایل مورد تمسک، برکنار از نقد و مصون از ایراد نیست. افزون بر آن، محتمل است فتوای به جواز، مربوط به مقطعی از تاریخ و گذشته بوده و قابل تسری به زمان‌های دیگر نباشد. مقاله ناکافی بودن ادله را روشن می‌نماید.

واژگان کلیدی: رشوه، اضطرار، اخذ حق، جرایم مالی.

۱. نویسنده‌ی مسئول - استادیار گروه فقه و حقوق، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین. Email: arzhang@yu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.

مقدمه

رشوه یکی از محرمات شرعی و جرایم مالی است. در فقه اسلامی، حرمت رشوه و ارتشا، امری متفق علیه و اجماعی است. حرمت رشوه - به ویژه در امر قضا - از سویی ریشه در روایات فراوان و از سوی دیگر منبعث از مصالح جامعه‌ی اسلامی و سلامت دستگاه قضایی است. به بیان دیگر حکمی است که عقل و نقل هر دو بر آن دلالت دارند. با این همه، در اکثر قریب به اتفاق کتب فقهی، یک مورد از حرمت رشوه، خارج شده است. آن مورد عبارت است از: توقف حق یکی از طرفین دعوا بر رشوه دادن. یعنی هر گاه یکی از طرفین دعوا، وصول به حق خود را منوط به رشوه دادن به قاضی بداند، در چنین حالتی رشوه دادن حرام دانسته نشده است. هر چند عمل قاضی در گرفتن رشوه حرام خواهد بود. برخی از فقها تا جایی پیش رفته‌اند که حتی جواز رشوه دادن را منوط به توقف حق و انحصار آن در دادن رشوه نکردند بلکه برآند اگر یکی از طرفین بداند با رشوه دادن به حق خود می‌رسد، این کار را برای او حلال و مجاز است.

این نوشتار تلاش دارد پاسخ دهد ماهیت واقعی رشوه از دید فقها چیست؟ دلایل حرمت آن کدامند؟ چگونه رشوه دادن در فرض توقف حق از ادله‌ی حرمت رشا خارج شده است؟ جستار حاضر به دنبال آن است ادله‌ی مورد کاوش قرار داده و به ویژه روشن نماید آیا در جامعه‌ی امروز ایران نیز می‌توان همین حکم را در دستگاه قضایی جاری دانست؟ آیا این حکم، موقت و محدود به شرایط خاص بوده و امروزه نمی‌توان به اطلاق آن عمل نمود؟ از آنجا در مورد جرم ارتشا و حرمت آن، پژوهش‌هایی انجام گرفته است توجه بیشتر به سوالات اخیر است. لازم به ذکر است که در این نوشتار تنها رشوه‌ی قضایی (رشوه به قاضی) مورد بررسی قرار گرفته و سایر انواع رشوه مورد نظر نبوده است.

ماهیت رشوه از دید فقها (رشوه‌ی قضایی)

رشوه از نظر واژه، به معنای احداث راه برای دستیابی به آب است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ص ۴۲۲؛ طریحی، ۱۴۱۶، ص ۱۸۴). در اصطلاح فقهی طبق (تعریف استنتاج شده از بیانات مختلف و متعدد) عبارت است از دادن مال و شبیه آن به قاضی برای ترغیب نمودن او به صدور حکم بر

طبق نظر دهنده، خواه حکم به حق باشد یا باطل (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ص ۱۳۲؛ اردبیلی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۲۱؛ قمی، ۱۴۲۷ق، ص ۶۱۳؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۲۴۲؛ نجفی، بی‌تا، ص ۱۳۴).

برخی دیگر از فقها اعطای مال به قصد ترغیب نمودن قاضی به حکم دادن به حق را از تعریف رشوه خارج دانسته و آن را رشوه نمی‌دانند (عاملی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۲۱).

تعاریف مذکور از آن رو دارای اهمیت هستند که اگر تعریف اول پذیرفته شود، برای حکم به حلیت در فرض انحصار اخذ حق در رشوه دادن، لازم است ادله ای این نوع خاص را از عموم حرمت رشوه، خارج نماید. در حالی که با پذیرش تعریف دوم، عمل مذکور تخصصاً از ذیل عنوان رشوه خارج بوده و برای حکم به حلیت آن نیازی به ذکر دلیل نیست. ظاهراً تعریف اول درست تر به نظر می‌رسد. زیرا رشوه از مفاهیم عرفی است و شرع در آن تصرفی نکرده است. عرفاً در تحقق رشوه، تفاوتی میان ترغیب قاضی به حکم دادن به حق یا باطل وجود ندارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۱۴۶؛ قمی، پیشین، ص ۶۱۳).

همچنین روایات دال بر حرمت رشوه، مطلق هستند و قید ترغیب به حکم حق یا باطل در آن‌ها وجود ندارد (نجفی، پیشین، ج ۴۰/۱۳۳). هرچند ممکن است در برخی روایات، انواع خاصی از رشوه از حکم حرمت، استثناء شده باشند، اما این موجب نمی‌شود که آن موارد از عنوان رشوه، خارج شوند. به بیان دیگر به فرض پذیرش استثنائات حرمت رشوه، آن را اخراج حکمی و تخصیص می‌توان دانست. اگر این گونه نباشد، این استثنائات از نوع استثناء منقطع، به شمار می‌آیند که خود امری نادر و نیازمند دلیل است. از این روست که بسیاری از فقها، تعریف رشوه را مطلق آورده و برای اثبات حلیت آن در موارد خاص به دلایل مختلفی استناد کرده‌اند، (آشتیانی، پیشین، ص ۱۳۲) در حالی که با خروج تخصیصی موارد مذکور، نیاز به چنین کاری نبود. البته این موارد، در شرع مشابه هم دارد. شرع در برخی موارد، موردی را از حرمت یک مفهوم عرفی استثنا کرده است. در این حالت، حکم حرمت تخصیص خورده است و در عنوان دخالتی انجام نشده است. مثلاً در ربای میان پدر و فرزند، حکم حرمت برداشته شده است اما هیچ فقهی تعریف ربا و تحقق عنوان آن را مقید به عدم رابطه‌ی ابوت نکرده است. از این رو در تعریف رشوه باید همان قول مشهور را پذیرفت که آن عبارت از اعطای مال و مانند آن برای ترغیب قاضی به نوع خاصی از حکم دادن، می‌داند.

ادله‌ی حرمت رشوه

برای اثبات حرمت رشوه، دلایل مختلفی ذکر شده است:

روایت مشهور نبوی

- لعن الله الراشی و المرثشی فی الحکم: خداوند رشوه دهنده و رشوه گیرنده در حکم کردن (قضاوت) را از رحمت خود دور نماید! (طوسی، ۱۳۸۷ق، ص ۱۵۱).

روایت امام صادق (ع)

- الرشافی الحکم هو الکفر باللّه تعالی: رشوه دادن در حکم، کفر نسبت به خداوند متعال است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۲۶).

۳-۳. رشوه دادن از مصادیق اعانه بر اثم و عدوان دانسته شده است، چراکه حکم دادن بواسطه‌ی اخذ مال، بر قاضی حرام است. رشوه، اعانه‌ی بر حرام و بلکه مقدمه‌ی حرام (حکم قاضی) است. از آنجا که یکی از مهم‌ترین دلایل حرمت اعانه بر اثم و عدوان، دلیل عقلی است و رشوه دادن از مصادیق این قاعده است، می‌توان گفت که حرمت رشوه، دلیل عقلی نیز دارد (اردبیلی، پیشین، ص ۴۲۳). علاوه بر این، رشوه دادن - در صورتی که راشی در دعوا ذی حق نباشد - تضييع حق دیگران نیز هست و از این حیث نیز حرمت به آن تعلق می‌گیرد.

۳-۴. روح کلی احکام اسلامی در مسائل قضایی به شدت با جواز رشوه دادن منافات دارد. به گونه‌ای که اگر هیچ دلیل دیگری نیز بر حرمت رشوه وجود نداشت همین دلیل به تنهایی برای اثبات این مسئله کافی بود. فراوانی بسیار زیاد احکام مربوط به دادرسی، شروط ذکر شده برای دارنده‌ی منصب قضا، شرایط لازم برای پذیرفته شدن شهادت و ده‌ها مسئله دیگر حاکی از آنند که در آیین اسلام توجه بسیار زیادی به مسئله‌ی قضاوت صحیح و عادلانه شده است. چگونه می‌توان پذیرفت چنین آیینی به طرفین دعوا اجازه دهد با پرداخت رشوه حکم قاضی را به نفع خود تغییر دهند؟

۳-۵. اجماع دلیل دیگر بر حرمت رشوه اجماع است. گویا اصولاً کسی در این مسئله تردید نکرده است (عاملی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۱۹). گو اینکه قرآینی در قرآن کریم نیز بر این مسئله وجود

دارد (انصاری، پیشین، ص ۲۳۹). بیان ادله‌ی مذکور از این جهت مهم است که اگر بخواهیم مواردی را از حرمت رشوه استثنائاً نماییم، باید محدوده‌ی دلالت ادله را در نظر گرفت. مثلاً آیا حرمت اعانه بر اثم و عدوان بوسیله اضطرار برداشته می‌شود یا خیر؟

نظریات در مورد جواز پرداخت رشوه از سوی ذی حق دعوا

همانگونه که گفته شد حکم اولی در مسئله رشوه، حرمت است و در این حکم تردیدی نیست. با وجود این، برخی از موارد رشوه دادن جایز دانسته شده است. از جمله‌ی این موارد، حالتی است که فرد رشوه دهنده، ذی حق دعواست و عملاً رشوه دادن او موجب تضييع حق طرف دیگر نخواهد بود. درباره‌ی چنین جواز چنین رشوه‌ای سه نظر کلی وجود دارد:

۴-۱. رشوه دادن از سوی طرف حق در دعاوی مطلقاً جایز است. طبق این نظر، جواز رشوه دادن منوط به آن نیست که راشی چاره دیگری برای اخذ حق نداشته باشد و حتی اگر بتواند با استفاده از شهادت شهود و مانند آن نیز حق خود را اخذ کند باز هم می‌تواند به قاضی رشوه دهد. البته این نظر به صورت صریح از سوی فقیهی نقل نشده بلکه اطلاق سخن آنان در باب جواز رشوه دادن از سوی طرف حق دعوا، مشعر به آن است. برخی از فقهای متقدم به این نظر گراییده‌اند (طوسی، پیشین، ص ۱۵۱، ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ص ۱۶۶).

۴-۲. رشوه دادن از سوی طرف حق در دعاوی مطلقاً حرام است. طبق این نظر تفاوتی ندارد اخذ حق منوط به دادن رشوه باشد یا اینکه راه‌های دیگری نیز برای احقاق حق یافت شود و در هر دو صورت رشوه دادن جایز نیست. این حکم در نوع خود نظر شاذی است و از سوی برخی فقهای متاخر بیان شده است (سبزواری، ۱۴۲۳ق، ص ۶۷۹).

۴-۳. رشوه دادن از سوی ذی حق دعاوی تنها در صورتی جایز است که راه دیگری برای احقاق حق وجود نداشته باشد. مشهور فقها این نظریه را تقویت کرده و برای اثبات آن به ادله‌ی مختلفی تمسک نموده‌اند. این نظر به نوعی جمع میان دو نظر پیشین به شمار می‌آید، جواز رشوه دادن و حرمت آن از سوی ذی حق هیچ کدام مطلق نیست و به انحصار یا عدم انحصار امکان اخذ حق مشروط می‌شود (عاملی، ۱۴۱۰ق، ص ۷۵).

همانگونه که دیده می‌شود، اعطای رشوه از سوی ذی حق دعوا را عده ای مطلقاً جایز دانسته و عده ای دیگر قیودی را بر آن افزوده‌اند. حال باید دید آیا ادله آنان برای اثبات مدعایشان کافی است و آیا این ادله می‌توانند حکم رشوه مذکور را از حرمت اولیه و اصلی آن خارج کنند؟

بررسی نظریه‌ی جواز مطلق رشوه دادن از سوی ذی حق

همانگونه که اشاره شد عده ای از فقها قول به جواز رشوه دادن از سوی ذیحق دعوا به نحو مطلق بیان نموده‌اند. فقیهان دیگر این اطلاق را دلیل بر مشروط نبودن جواز رشوه به انحصار حق از دیدگاه قائلین به آن به شمار آورده‌اند. ابتدا به برخی از این اقوال اشاره می‌شود:

و أما الراشی فإن كان قد رشاه علی تغییر حکم أو إيقافه فهو حرام، و إن كان لإجرائه علی واجبه لم يحرم علیه أن يرشوه كذلك لأنه يستتقذ ماله فيحل ذلك له (طوسی، پیشین، ص ۱۵۱).

و أما الراشی، فإن كان قد رشاه علی تغییر حکم أو إيقافه، فهو حرام و إن كان علی إجرائه علی واجبه، لم يحرم علیه أن يرشوه لذلك (ابن ادریس، پیشین، ص ۱۶۶).

الرشوة حرام علی آخذها و يأثم الدافع لها إن توصل بها إلى الحكم له بالباطل و لو كان إلى حق لم يأثم (حلی، ۱۴۰۸ق، ص ۷۰).

برخی از فقها، اطلاق سخن اخیر را ظاهر در جواز رشوه حتی در فرض عدم توقف اخذ حق بر آن دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۱).

درباره دو عبارت نخست باید توجه داشت که اگر چه برخی از پژوهشگران اطلاق آنها را نشان دهنده عدم شرطیت توقف حق برای جواز رشوه دادن دانسته‌اند (دادویی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۵) اما این سخن قابل نقد است. اولین ایراد بر این سخن آنست که شاید اطلاق سخنان یاد شده، منصرف از بحث مورد نظر (توقف حق بر دادن رشوه) باشد و ممکن است به قدری این قید نزد قائلین به نظر مذکور روشن بوده که نیازی به ذکر آن ندیده‌اند. چنان که اگر فردی در برای ثابت نمودن ادعای خود شاهد داشته باشد چگونه می‌توان قائل به جواز پرداخت رشوه شد؟ فرضاً که گفته شود حق بودن ادعای مدعی می‌تواند حرمت رشوه را از آن جهت که حقی را باطل می‌کند بردارد، حرمت رشوه اختصاص به این مورد ندارد و از حیث اعانه بر اثم و

عدوان و به هم زدن عدالت دستگاه قضا نیز هست. چگونه می توان گفت در فرض یاد شده اخذ رشوه حرام است و اعطای آن دارای حرمت نیست؟ به علاوه رواج فساد در دستگاه قضایی که نتیجه ی مسلم ارتشاست چگونه قابل توجیه است؟ بنابراین به نظر می رسد به سختی می توان چنین سخنی را به فقهای یاد شده نسبت داد. به ویژه آنکه آنان به چنین سخنی تصریح نکرده اند و تنها از اطلاق سخنشان این حکم استنباط شده است. علاوه بر این، دو نظر نخست را می توان به گونه ای توجیه کرد که از آن چنین حکمی استخراج نشود. چرا که جواز رشوه منوط به حالتی است که برای ترغیب قاضی به اجرای واجب باشد. مسلماً آنچه بر قاضی واجب است عمل نمودن به امارات قضایی است نه حکم نمودن به واقع امر. حال اگر مقصود از ترغیب قاضی به امر واجب آن باشد که مثلاً مدعی دارای شهود عادلانی است که قاضی با گرفتن رشوه به شهادت آنان ترتیب نظر می دهد، این معنا مطابق با عبارات یاد شده خواهد بود. چرا که آنچه که بر قاضی واجب است همان شنیدن شهادت و ترتیب اثر دادن به آنست.

اگر گفته شود قید تعلیلی به کار رفته در عبارات یاد شده (لأنه يستتقذ ماله) دارای چنان قدرتی است که می تواند حرمت رشوه دادن را از هر لحاظ نفی کند، می توان در پاسخ گفت که چنین ادعایی مورد قبول نیست و در برخی موارد اگر چه حق با یکی از طرفین است اما او نمی تواند به استناد چنین مسئله ای حق خود را مطالبه کند. مثلاً هر گاه منکر سوگند یاد کند که مدعی در دعوی خود راستگو نیست، تقاص کردن بر مدعی حرام می شود. در حالیکه همچنان ذمه منکر نسبت به مدعی مشغول است. همچنانکه مراجعه به قاضی جور - حتی اگر برای گرفتن حق باشد - حرام است. بنابراین نمی توان ادعا کرد که گرفتن حق مطلقاً و به هر روشی جایز است (سبزواری، پیشین، ص ۶۷۹).

نکته ی دیگری که در این مسئله شایان توجه است آنست که اصولاً اگر قاضی بدون اخذ رشوه حاضر به احقاق حق نباشد، این قاضی فاسق بوده و شرایط لازم برای قضاوت را نخواهد داشت. در چنین حالی مسلماً اقامه ی دعوا نزد این قاضی مجاز نخواهد بود. حال اگر این اتفاق در حکومت اسلامی روی دهد بدون شک بر طرفین دعوا واجب است به جای رشوه دادن،

گزارش این تخلف را از باب نهی از منکر به مسئولین مربوط برسانند. اما اگر حکومت در دست جائزین باشد مسئله تفاوت خواهد داشت و در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

افزون بر این، باید دید مراد از حق چیست؟ آیا طرفین دعوا، خود قادر به تشخیص آن هستند؟ ممکن است در برخی دعاوی بر اعیان، طرفین دعوا بر واقعیت، واقف باشند و بدانند که حق با چه کسی است. اما در بیشتر دعاوی، معمولاً مسئله پیچیده تر از این است و درک اینکه حق با چه کسی است نیاز به توان اجتهادی و مهارت‌های قضایی دارد. به عنوان مثال در موضوع ضمان ید، آرای فقها بسیار مختلف است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۵۶/۴) حتی گاه خود مجتهدان نیز به یک نظر قطعی نمی‌رسند چه رسد به اینکه طرفین دعوا، حق را تشخیص دهند. حتی اگر طرفین دعوا، مجتهد نیز باشند، این مشکل حل نمی‌شود. زیرا ممکن است هر یک طبق اجتهاد شخصی، خود را محق بدانند. آیا در این حال هر دوی آنها حق دادن رشوه به قاضی را دارند؟ البته برخی از فقها نیز اشاره داشته‌اند اصولاً در اینگونه موارد، حکم قاضی بر فتوای طرفین حکومت دارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۹۸).

همچنین باید توجه داشت که میان «اخذ حق» و «حکم حق» تفاوت بسیار زیادی است. ممکن است حکمی طبق موازین قضایی صحیح، صادر شود اما یکی از طرفین دعوا به حق واقعی خود نرسد. مثلاً هر گاه اموال یک نفر تحت ید دیگری باشد و میان آن دو بر سر ملکیت آن اموال اختلاف شود، اگر هیچ یک بینه نداشته باشند، قاضی به مقتضای قاعده‌ی ید حکم به ملکیت ذوالید می‌نماید و این حکم اثباتاً، صحیح و شرعی است اگر چه در عالم ثبوت و واقع، این حکم مطابق با حقیقت امر نیست (همان، ص ۹۶).

بدون شک در این فرض نیز کسی که علم به حقانیت خود دارد، مجاز نیست با رشوه دادن قاضی را تطمیع کند که از حکم بحق خود- اگر چه با واقع اصابت نکرده است- دست بردارد. زیرا در غیر این صورت ارزش امارات قضایی مانند ید و... به کلی از دست می‌رود و این طرفین دعوا هستند که با دادن رشوه، حکم را به صورتی که خود می‌خواهند از قاضی دریافت می‌کنند. پیامبر اکرم (ص) نیز این نکته را به صراحت فرموده‌اند که که بین مردم بوسیله‌ی شهود و سوگند حکم می‌کنند اگر چه ممکن است حکم صادره، مطابق با واقع نباشد (کلینی،

پیشین، ص ۴۱۴). بنابراین چنین حکم‌های شرعی و صحیح هستند. اگر کسی بخواهد حکم صادره‌ی بر طبق را که موازین را با دادن رشوه، تغییر دهد بدون شک اعانه بر اثم و عدوان است. شاهد بر این موضوع این که هر گاه به موجب سوگند، دعوائی به نفع یک طرف تمام شد، طرف دیگر - حتی اگر محق باشد - نمی‌تواند از دیگری تقاص کند. چرا که حکم بر طبق موازین صحیح داده شده است. اگر در چنین فرضی تقاص جایز نباشد، به طریق اولی رشوه دادن به قاضی برای تغییر حکم، جایز نیست. زیرا رشوه دادن، هم مفسده‌ی موجود در تقاص - یعنی بی اعتبار شدن حکم قاضی - را دارد و هم مفاسد بی شمار دیگری بر آن مترتب است (کاشانی، بیتا، ص ۲۵۶).

به بیان دقیق‌تر، باید مشخص شود که مراد از ذیحق دقیقاً چه کسی است. اگر ذیحق کسی است که ثبوتاً حق با اوست (در عالم واقع محق است) اگر چه اثباتاً نتواند حق خود را ثابت نماید، حکم به جواز رشوه دادن از سوی او به معنای بی اعتبار کردن امارات قضایی است، و حتی ائمه معصوم (ع) نیز تکلیفی به جز حکم کردن طبق امارات نداشته‌اند. اما اگر مقصود کسی است که هم ثبوتاً و هم اثباتاً حق با اوست، در این صورت برای احقاق حق خود چه نیازی به رشوه دادن خواهد داشت؟ و چگونه می‌توان کسی را که مثلاً قادر است با اقامه شهود حق خود را ثابت کند، مجاز دانست که به جای این کار به قاضی رشوه دهند و او را در این گناه بزرگ یاری کند (چرا که اخذ رشوه به هر حال حرام است). اما اگر رشوه دادن به این قصد باشد که قاضی به امارات قضایی عمل کند (مثلاً شهادت شهود را بشنود) که ظاهر عبارات فقها مشعر به همین معناست، این مسئله با جواز رشوه دادن به صرف ذیحق بودن تفاوت دارد و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

بنابر آنچه گفته شد، صرف جواز اخذ حق نمی‌تواند جوانب مختلف حرمت رشوه را بردارد. حداکثر آنکه اگر کسی برای دستیابی به حق خود رشوه دهد از حیث ضایع نشدن حق طرف دیگر دعوا مرتکب گناه نشده است. اما مسئله اعانه بر اثم و عدوان و نیز اشاعه دادن رشوه خواری جرایمی نیستند که با تمسک به جواز احقاق حق قابل ارتکاب باشند. به ویژه در مواردی که راه دیگری برای احقاق حق وجود دارد. به علاوه، حق دارای چنان مفهوم روشنی

نیست که معیار جواز رشوه دادن قرار گیرد، لذا بهتر است با استناد از اطلاق سخنان فقها، چنین حکم عجیبی را استخراج نکرد و این سخن گزاف را به آنان نسبت نداد.

نظریه‌ی جواز رشوه در فرض توقف حق

طبق نظر مشهور فقهای امامیه، در صورتی که یکی از طرفین دعوا به محق بودن خود علم داشته باشد و تنها راه برای احقاق حق او رشوه دادن به قاضی باشد، این عمل مجاز خواهد بود. (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱/ ۱۳۲؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳/ ۴۲۱؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۳). دلایلی که برای این نظر ذکر شده است عبارت اند از:

روایت

سمعت أبا الحسن عليه السلام و سأله حفص الأعمور فقال: ان السلطان يشرون منا القرب و الادواة فيوكلون الوكيل حتى يستوفيه منا، فترشوه حتى لا يظلمنا. فقال لا بأس ما تصلح به مالک ثم سکت ساعة ثم قال: إذا أنت رشوته يأخذ أقل من الشرط؟ قلت: نعم قال: فسدت رشوتک (عاملی، ۱۴۰۹ق، ص ۹۶).

برخی از فقها با استناد به روایت یاد شده، جواز اخذ رشوه در فرض توقف حق بر آن را نتیجه گرفته اند، چرا که از ظاهر روایت چنین بر می آید که امام(ع) پرداخت رشوه را برای جلوگیری از ستم و کلای حکومت، جایز دانسته اند (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ص ۹۹).

قاعده نفی حرج

استدلال به قاعده‌ی مذکور به این صورت است که عدم پرداخت رشوه در حالت توقف حق بر پرداخت آن امری حرجی است و تحمل آن نوعاً بر انسانها سنگین و مصداق حرج است که در شرع، نفی شده است، بنابراین به موجب قاعده‌ی لاحرج، حرمت اولیه پرداخت رشوه برداشته می‌شود (اراکي، ۱۴۱۳ق، ص ۵۹). عرفاً اگر بگوییم مردم حتی در فرض توقف حق نیز اجازه‌ی پرداخت رشوه را ندارند، موجب حرج خواهد شد. قاعده‌ی نفی حرج بر عنوان اولیه‌ی

احکام حکومت کرده و آن را تغییر می‌دهد، بنابراین در این مورد قاعده‌ی لاجرح با حکومت بر احکام اولیه، جواز رشوه را اثبات می‌نماید (آشتیانی، پیشین، ص ۱۳۳).

بررسی دلایل

درباره روایتی که در جواز رشوه دادن در فرض توقف حق به آن استناد شده است باید به این نکته توجه داشت که موضوع روایت مذکور رشوه دادن برای حکم دادن توسط قاضی نیست. بلکه پرداخت مال (رشوه) به عاملان حکومت برای جلوگیری از ستم و ظلم آنان است و به نظر می‌رسد چنین چیزی جایز باشد. زیرا هر گاه انسان بدانند دیگری به ستم می‌خواهد اموال او را بگیرد و توان دفع نداشته باشد ولی بتواند با پرداخت مقداری از اموال خود سایر اموالش را حفظ نماید، چنین چیزی نه رشوه است و نه عقلاً و شرعاً ممنوعیتی برای آن وجود دارد. به بیان دیگر آنچه در این روایت، ذکر شده است همانند روایات دال بر جواز دفاع از مال در برابر متجاوزان است که این دفاع، می‌تواند به صورت پرداخت مقداری از اموال باشد. سیاق روایت هم بر آن دلالت دارد. چرا که سوال کننده، علت پرداخت رشوه را جلوگیری از ستم دانسته است. افراد جامعه، توان مقابله با عوامل سلطان را نداشته‌اند، بنابراین با اعطای مقداری مال به آنها، مانع ستم و جور بیشتر آنان می‌شده‌اند. پر واضح است که این موضوع، ارتباطی با رشوه دادن به قاضی برای تغییر حکم ندارد.

می‌توان گفت شاید استناد کنندگان به روایت مذکور به کمک تنقیح مناط به این نتیجه رسیده‌اند. یعنی مناط جواز پرداخت رشوه در روایت، دفع ضرر و ستم به واسطه‌ی پرداخت مال بوده است. از آنجا که هر گاه قاضی نیز حکمی را به باطل و به ضرر یکی از طرفین دعوا بدهد، همین موضوع تحقق می‌یابد، پس ذیحق می‌تواند با پرداخت رشوه جلوی این ضرر را بگیرد. آنچه در روایت مورد سؤال قرار گرفته، موضوعی بدیهی و روشن است. بی‌شک می‌توان در برابر عوامل ستمکار، با پرداخت بخشی از اموال، جلوی ضرر بیشتر را گرفت. بلکه اگر ضرر مزبور از نوع ضرر حیثیتی یا جسمی و جانی باشد، چه بسا که این پرداخت مال واجب باشد. ظاهراً این موضوع با رشوه‌ی در حکم، تنها یک شباهت لفظی دارد. نمی‌توان

برای اثبات جواز چیزی که در حد کفر به خدا قرار داده شده است، به چنین شباهت لفظی یا تنقیح مناط اتکا کرد.

در نقد دلیل دوم می‌توان گفت این دلیل توان اثباتی و پشتیبانی لازم از ادعا را ندارد. زیرا از آنجا که بر رشوه یکی عنوان اعانه بر اثم و نیز عنوان پرداخت مال در جهت نامشروع صادق است، باید نخست ثابت نمود حرمت عدم پرداخت رشوه در فرض توقف حق امری حرجی است. یعنی بحث صغروی و مصداقی است، پرداخت نکردن مال و رشوه در فرض مورد نظر، آیا مصداق حرج است؟ ضمن آن که قاعده‌ی لاجرح نمی‌تواند حرمت این دو عنوان را برآورد. هر دو مقدمه‌ی استدلال، ایراد دارد. حتی اگر پذیرفته شود که عدم پرداخت رشوه در فرض توقف حق، عرفاً حرجی است، نمی‌توان قاطعانه گفت قاعده‌ی لاجرح توانایی برداشتن این حرمت را دارد. زیرا این قاعده از باب لطف و امتنان است و اموری را که برداشتن حکم آنها موجب مفسده می‌شود، در بر نمی‌گیرد. از این روست که هیچ فقیهی به حکم قاعده‌ی لاجرح، شرب خمر را برای کسی که اگر شراب ننوشد، به حرج می‌افتد، حلال نمی‌داند (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱/ ۲۶۶). علاوه بر ضعف استنادات معتقدان به جواز رشوه در بحث مورد نظر، باز شدن باب رشوه به خصوص در قضاوت، دارای چنان مفاصدی است که نمی‌توان به صرف حرج شخصی و حتی نوعی حکم به جواز آن داد. به ویژه که اگر چنین راهی هموار گردد، هر کسی می‌تواند بعد از رشوه دادن به قاضی ادعا کند که در دعوا ذیحق بوده و به همین دلیل با دادن رشوه، مرتکب جرم و گناه نشده است. به علاوه تمام ایراداتی که در بخش پیشین در مورد تفاوت میان اخذ حق و حکم حق و معیار تشخیص حق در دعاوی مطرح شد در این جا نیز جریان دارد.

شاید به دلیل همین اشکالات و ابهامات است که برخی از فقها رشوه را حتی در فرض توقف حق بر آن نیز حرام دانسته‌اند. عمومات و اطلاقات حکم تحریم رشوه به گونه‌ای است که به سختی می‌توان با استناد به حرج شخصی و نوعی آنها را تقیید زد و یا تخصیص داد. در غیر این صورت باید قبول کرد که هر گناهی در صورتی که عدم ارتکاب آن موجب حرج شود، مباح خواهد بود. در جمع بندی ادله می‌توان گفت که هر گاه یکی از طرفین دعوا به

ذی حق بودن خود اطمینان داشته باشد و این مسئله نیاز به اجتهاد نداشته باشد حرمت رشوه دادن از آن حیث که منجر به احتمال تضییع نمودن مال غیر می شود ساقط است. حال اگر قاضی با روش‌های صحیح قضایی اقدام به قضاوت نماید، هیچ یک از طرفین حق رشوه دادن به او را نخواهند داشت، چرا که آنچه بر قاضی واجب است همان عمل نمودن به امارات قضایی است (عالم اثبات)، نه اینکه در عالم ثبوت نیز حکم او مطابق با واقع باشد. در این فرض رشوه دادن به قاضی موجب می شود که او به وظیفه خود (عمل به امارات) پشت کرده و حکمی ناعادلانه صادر نماید، هر چند که این حکم موجب شود که ذیحق به حق خود برسد اما روش به کار رفته در حل دعوا، روشی غیر شرعی است و رشوه دادن موجب کمک نمودن به این عمل خلاف و تحقق عنوان «اعانه بر اثم» خواهد بود. در مواقعی که یکی از طرفین دعوا ثبوتاً و اثباتاً محق است و در عین حال قاضی در پی تضییع حق او بر می آید، اگر امکان شکایت نمودن از قاضی و گزارش تخلف او وجود داشته باشد، این مسئله بنا بر نهی از منکر واجب خواهد بود. بدیهی است که در این حالت حرمت رشوه - از آن حیث که منجر به شیوع فساد در دستگاه قضایی می شود - همچنان پا بر جاست. در غیر این صورت - یعنی جایی که فساد دستگاه قضایی و حکومت به قدری فراگیر شده که قاضی می تواند حکم به محکومیت کسی کند که ثبوتاً و اثباتاً حق با اوست و امکان شکایت وجود ندارد، شاید بتوان گفت رشوه دادن جایز است. چرا که ظاهراً چنین حرجی را می توان بوسیله قاعده لاجرح نفی کرد. در چنین حالتی می توان گفت که هدف از رشوه دادن بهتر است ترغیب قاضی به عمل نمودن طبق امارات باشد. چرا که همین عمل بر او واجب است، اگر چه گرفتن اجرت بر آن جایز نیست.

تکمله

فلسفه حکم جواز رشوه در فرض مورد بحث، ریشه در فساد قضایی و اداری حکومت‌های جور زمان معصوم (ع) یا فقهای بعدی دارد. بناگفته‌ی صاحب جواهر این فساد فراگیر بوده و اصولاً احقاق حق در بسیاری از موارد متوقف بر دادن رشوه بوده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۱). از آنجا که فقهای شیعه، روش قضایی عامه در این دوران‌ها را، قبول نداشته و

اساساً آن قضات را فاقد مشروعیت می‌دانسته‌اند، در مواردی که یکی از طرفین دعوا برای احقاق حق خود ناگزیر از دادن رشوه بوده است، این عمل را مجاز می‌شمرده و حتی عدم جواز آن را حرجی می‌دانسته‌اند. بنابراین این حکم در ظرف آن زمان قابل دفاع و موجه بوده است. اما باید اضافه کرد حکم، موقت و استثنایی و منحصر به همان زمان بوده است. به نظر می‌رسد در زمان حاضر که حکومت جامعه اسلامی و دستگاه قضایی عموماً طبق روشهای صحیح قضایی اقدام به صدور حکم می‌کند و در صورت اشتباه یا تخلف قاضی، امکان پیگیری دعوا در محاکم بالاتر فراهم است، همچنین با توجه به گسترده شدن و پیچیدگی‌های دعاوی و مآلاً گسترده شدن دامنه‌ی علم حقوق، به گونه‌ای شده است که در بسیاری از موارد، تشخیص حق از عهده‌ی برخی متخصصان امر نیز خارج است. بنابراین موضوع توقف حق بر دادن رشوه - با قیدهایی که ذکر شد - قابل توجیه و دفاع نیست. البته باید توجه داشت که ممکن است به علت تراحم دو حکم، در مواردی رشوه دادن جایز باشد. مثلاً اگر یک قاضی در حکمی ناعادلانه، قصد قطع نمودن دست بیگناهی را داشته باشد، فرد مذکور از یک طرف میان حرمت رشوه دادن و از طرف دیگر میان وجوب حفظ اعضای بدن از آسیبهای جدی گرفتار آمده است. بدیهی است که در چنین مواردی، احکام خاص تراحم جاری است. اما این موضوع با جواز رشوه دادن در فرض توقف حق، تفاوت اساسی و مبنایی دارد.

نتیجه‌گیری

با بررسی ادله حرمت رشوه و نیز دلایل جواز رشوه در فرض انحصار حق، معلوم می‌شود که نباید ناخواسته تلاشی برای کم کردن زشتی رشوه صورت گیرد. حرمت رشوه چنان واضح و روشن است که از ضروریات دین به حساب می‌آید. چنان مفاسد بی‌شمار و تأثیرگذاری دارد که نمی‌توان آن حالت استثنایی را مورد توجه قرار داد. اطلاق ادله‌ی حرمت رشوه و نیز عدم دلالت روشن، قطعی و دائمی دلایل جواز رشوه در حالت انحصار حق بر دادن آن، اجازه‌ی چنین حکمی را نمی‌دهد. اگرچه در بیان بسیاری از فقها، حکم جواز رشوه در فرض مذکور مورد دفاع قرار گرفته است. اما ادله‌ی حرمت رشوه چنان وسعت و قوتی دارند که دلایل نظر یاد شده، قادر به تخصیص آن‌ها نیستند. حتی در فرض پذیرش آن نظر، جواز رشوه دادن، مقید

به شناخت دقیق و قطعی حق و تشخیص نادرست بودن عمدی شیوهی دادرسی توسط قاضی است. این شرایط به گونه ای است که معمولاً توسط افراد عادی و ناآگاه از ضوابط و مقررات قضایی اسلام امکان تحقق ندارد. بیان فقهای پیشین را باید حمل بر زمان حکومت‌های جائز نمود. در زمان فعلی نمی توان به جواز چنین رشوه‌ای قایل شد. شاید در زمان حکومت‌های جور، آن استثنا، قابل دفاع باشد، اما در نظام قضایی فعلی کشور، آن استثنا، مصداقاً و عملاً قابل توجه و توجیه نیست. بنابراین همان حرمت و با همان غلظت و شدت برقرار است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، **لسان العرب**، ۱۵ جلدی، جلد ۱۴، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع - دارصادر.
- اراکی، محمدعلی، (۱۴۱۳ ق)، **المکاسب المحرمه**، ۱ جلدی، چاپ اول، قم: مؤسسه در راه حق.
- اردبیلی، سیدعبدالکریم موسوی، (۱۴۲۳ ق)، **فقه القضاء**، ۲ جلدی، چاپ دوم، قم: (نرم افزار جامع فقه).
- انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ ق)، **کتاب المکاسب**، ۶ جلدی، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- آشتیانی، میرزا محمدحسن بن جعفر، (۱۴۲۵ ق). **کتاب القضاء**، ۲ جلدی، چاپ اول، قم: انتشارات زهیر - کنگره علامه آشتیانی قدس سره.
- بجنوردی، سیدحسن بن آقابزرگ موسوی، (۱۴۱۹ ق)، **القواعد الفقهیه**، ۷ جلد، جلد اول و چهارم، چاپ اول، قم: نشرالهادی.
- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، (۱۴۰۵ ق)، **الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره**، ۲۵ جلدی، جلد ۲، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، (۱۴۱۰ ق)، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ۳ جلدی، جلد ۴، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- دادویی دریکنده، حمید رضا، (۱۳۸۳)، **رشوه و احکام آن در فقه اسلامی**، تک جلدی، چاپ اول، قم: بوستان کتاب قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، (۱۴۲۳ ق)، **کفایه الأحکام**، ۲ جلدی، چاپ دوم، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طریحی، فخر الدین، (۱۴۱۶ ق)، **مجمع البحرین**، ۶ جلد، جلد اول، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، (۱۳۸۷ ق)، **المبسوط فی فقه الإمامیه**، ۸ جلدی، جلد ۸، چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- عاملی، حرّ، محمدبن حسن، (۱۴۰۹ ق)، **وسائل الشیعه**، ۳۰ جلدی، جلد ۱۸، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

- عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، (۱۴۱۹ق)، **مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه**، ۲۳ جلدی، جلد ۱۰، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عاملی، شهیدثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۰ق)، **الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه**، ۱۰ جلدی، جلد ۳، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
- عاملی، شهیدثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۳ق)، **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**، ۱۵ جلد، جلد ۱۳، قم: مؤسسه‌المعارف الإسلامیه.
- کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی، (بی تا)، **مفاتیح الشرائع**، ۳ جلدی، جلد ۳، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق) **الكافی**، ۸ جلدی، جلد ۵، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- گیلانی، میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، (۱۴۲۷ق)، **رسائل المیرزا القمی**، ۲ جلدی، جلد ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان.
- نجفی، صاحب الجواهر، محمدحسن، (۱۴۰۴ق)، **جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ۴۳ جلدی، جلد ۴۰ و ۲۲، چاپ هفتم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- نجفی، کاشف الغطاء، محمد حسین بن علی بن محمد رضا، (بی تا)، **سؤال و جواب**، تک جلدی، چاپ اول، بی جا: مؤسسه کاشف الغطاء (نرم افزار جامع فقه اهلبیت علیهم السلام).